

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرق بین مکتب شیعه (یعنی عرفان) و مکتب شیخیّه در این است که در مکتب عرفان راه معرفت برای همه تا ذات الهی باز است و امام علیه السلام فقط یک مظهریت است که موصل انسان است به آن مرتبه ولایت که همان مرتبه توحید و ذات باشد و از نقطه نظر مظهریت، بین انسان و بین امام فرقی نیست. یعنی امام علیه السلام در اینجا فقط حکم واسطه را ایفاء می کند، واسطه رسیدن انسان به مقام توحید.

شیخیّه معتقد هستند به اینکه همان طوری که در ذات راه نیست در امام هم راه نیست و واسطه قائل شدند بین توحید و بین ولایت.

در عرفان توحید عین ولایت است پس کسی که
به امام علیه السلام برسد به توحید رسیده است اما
در شیخیه اینها معتقد هستند که بین توحید و بین
ولایت فاصله است و بین ولایت و بین معرفت انسان
هم فاصله است...

سؤال: خدا عالم را در اینجا دارد بیان می کند که
تمام ملائکه مسخر وجود انسان هستند و شیطان
مسخر نیست بلکه شیطان...

جواب: نه یک تمثیل که نیست، یک واقعیت
است یعنی به واسطه خلقت آدم، وقتی که خداوند
ملائکه را مطلع کرد بر آن حقیقتی که در وجود آدم
هست، آن را امر به سجده کرد البته این دلیل بر این
نیست که فقط در خصوص آدم این حقیقت قرار
دارد، در همه افراد قرار دارد یعنی اگر به جای
حضرت آدم کسی غیر از آدم هم بود باز مسجود
برای ملائکه قرار می گرفت در اینجا. یعنی حضرت
آدم در اینجا به عنوان نماینده از بنی آدم مسجود واقع
شده اما تعلیق حکم به وصف مُشعر به علیّت است
نه اینکه سجده ای در کار نبوده اصلاً و به طور کلی
قضیه و مسأله، یک مسأله تخیلی هست، سمبلیک

است، نه اینها نیست.

سؤال: یعنی یک قضیه خارجی بوده؟

جواب: خارجی بوده،

سؤال: تحقق پیدا کرد؟

جواب: خب بله

سؤال: ملائکه سجده کرده‌اند؟

جواب: ملائکه سجده کرده‌اند، چه اشکالی

دارد؟

سؤال: ملائکه مقربین که در عالم ماده و صورت

نیستند،

جواب: به ماده و صورت کار نداریم

سؤال: آدم که خلق شده از طین، در عالم ماده و

صورت خلق شدند، سجده‌ای که در آن عالم بوده

چگونه نسبت به این عالم تحقق پیدا می‌کند و این

مسجود واقع می‌شود؟

جواب: مگر ملائکه خدا را سجده نمی‌کنند؟

سؤال: یک بحث هم همین جا است که این

سجده ملائکه یعنی چه؟ واقعاً سر بر خاک

می‌گذارند یا نه یک معنای دیگری است، به معنای

امثال امر است، یعنی اینکه هیچ اراده‌ای از خود ندارند، هیچ اختیاری ندارند، هر چه که خدا اراده کند آنها انجام می‌دهند؟

جواب: ... وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ...

﴿الإسراء، ٤٤﴾ چیست؟

سؤال: همین را می‌خواهم بگویم، همین مسأله

است برای من؟

جواب: می‌دانم. آیا تسبیح به معنای حرکت زبان

است؟

سؤال: نه.

جواب: سجده هم همان است، سجده اظهار

عبودیت است كلُّ بحسبه

سؤال: اظهار عبودیت یعنی هیچ اراده و اختیار

نداشتن

جواب: چرا؟

سؤال: عبودیت معنایش این است دیگر.

جواب: اظهار عبودیت. چرا اختیار ندارند؟

سؤال: می‌خواهم بگویم خود محل ظهور اراده

حق واقع شدن. یعنی عبودیت محض هم همین

می‌شود دیگر.

جواب: می‌دانم، من منظور شما را متوجه نمی‌شوم، ببینید اظهار عبودیت کردن به معنای سجده است. الآن خدا امر می‌کند که این ملک برود این کار را انجام بدهد، اظهار عبودیتش به این است که حرکت کند نَحْوَ الْمَأْمُورِ به، به این ملک می‌گوید این کار را انجام بده، اظهار عبودیت به این است که می‌رود و این کار را انجام می‌دهد و با اختیار هم انجام می‌دهد نه مضطراً و مجبوراً، منتهی در آنجا چون عقل به فعلیت رسیده جنبه خلاف در آنها تحقق ندارد ولی باز آنها همه روی اختیار انجام می‌دهند **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ** ﴿التحریم، ۶﴾

سؤال: هر عملی که انجام می‌دهند...

جواب: **لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ** در مقام اختیار

است. در مقام جبر که عصیان معنا ندارد

سؤال: درست است. خب همین دیگر **لَا يَسْبِقُونَهُ**

بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِه يَعْمَلُونَ ﴿الأنبياء، ۲۷﴾ این عمل

همان سجده نیست؟

جواب: سجده است دیگر.

سؤال: یعنی عمل کردن سجده است

جواب: بله همان سجده است

سؤال: خب ما می خواهیم همین را بگوییم

جواب: نه اینکه سجده به معنای عمل کردن

است، نه، یک وقتی که دارد می رود قوم عاد را عذاب

کند نمی گویند دارد سجده می کند، نه،

سؤال: عمل دارد می کند دیگر؟

جواب: سجده یک عمل خارجی است، ملائکه

رکوع می کنند، سجود می کنند، تسبیح می کنند، هر

کدام اینها اعمال مختلفه است، آن وقت رکوع هم

همین طور است، سجده هم همان است یعنی آن

سجده ملائکه را اگر شما ببینید، چشم دلتان باز

بشود، آنها را در حال سجده غیر از رکوع می بینید و

الا خاک نیست، همان حال توجهی که دارند آن حال

را می گویند سجده، لازم نیست که به خاک سجده

کنند، ما باید به خاک سجده کنیم،

سؤال: خب همین، چطور می شود که ما...؟

جواب: سجده آنها به غیر خاک است و سجده ما

به خاک است، رکوع آنها به غیر از روی زمین است،

رکوع ما روی زمین است، آنها در آسمانها و محل

خودشان رکوع می‌کنند ما باید روی زمین و کره
خاکی رکوع کنیم مثل اینکه فرض کنید ما از کره
زمین برویم کره ماه، حالا چون رفتیم کره ماه سجده
که می‌کنیم باید سرمان را بالا کنیم؟ نه، آنجا هم
سرمان را باید روی زمین بگذاریم این حالت،

سؤال: شکل دارند آنجا [مثل] عالم ماده؟

جواب: بله شکل دارد، نداشته باشد که نمی‌کند.

سؤال: چطور پس عمل می‌کنند؟ در بعضی از

روایات داریم بعضی ملائکه همیشه در حال رکوع
هستند، بعضی ملائکه همیشه در سجود هستند،
بعضی در حال قیام هستند دائماً؟

جواب: دائماً.

سؤال: در عین حال **و هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ** این چه

جوری می‌شود؟ هم عمل به امر می‌کنند و هم مثلاً
دوامشان در آن حال است؟

جواب: نه، این منافات ندارد که دو جنبه در آنها

لحاظ بشود. مثل اینکه فرض کنید که شما چند کار
را با هم انجام می‌دهید، در عین اینکه چند کار را با
هم انجام می‌دهید به همه اعمالتان هم ناظر هستید

ولی خب این از حقیقت وجودی شما باز جداست، آنها هم همین طور هستند. در عین حال دارید گوش می‌دهید به من و در عین حال دارید به من نگاه می‌کنید، در عین حال متوجه چیز دیگری هستید، در عین حال با دستتان کتاب را برمی‌دارید، تمام اینها اعمال مختلف است و از یک شخصی سر می‌زند، خب چه اشکال دارد یک ملکی دائماً در حال سجده باشد در عین سجده بخواهد یک عملی را انجام بدهد، آنجا که دیگر چیز نیست،

سؤال: تزامم نیست؟

جواب: تزامم در آنجا نیست، هم حرکت است و هم در عین حرکت سجده هم هست، در عین حرکت رکوع هم هست. آن وقت در مورد آدم هم مطلب همین طور است. در مورد آدم وقتی که خداوند در حقیقت آدم همان سرّ خود را قرار داد، در آنجا آن کاری به نزولش در عالم ماده ندارد، نه این به آن مربوط نیست، همان خلقت آدم با همان حقیقت و با همان سرّی که در وجود اوست منتهی بعد آن حقیقت در عالم ماده هم تجلی پیدا کرد، ولی وقتی که آن حقیقت در آدم قرار داده شد آن موقع

مسجود برای ملائکه واقع شده نه وقتی که به صورت آدم خاکی و گل و اینها شد، نه این مراحل بعد از سجده بود.

سؤال: پس مسجود شدن را نمی توانیم به این معنا بگوئیم که ملائکه دائماً در اطاعت امر آدم هستند

جواب: نه خیر آن اطاعت نمی شود گفت

سؤال: خلقت آدم از همین خاک مادی بوده؟

جواب: خب بله از همین خاک است،

سؤال: می گویند بهشتشان، بهشت برزخی بوده

جواب: آن مال خلقت جسمی بوده اما خلقت

روحی که نه، در خلقت روحی و نفسی آن به جسم کاری ندارد.

سؤال: آن عوالم آقا جان واقعاً امر حضرت حق

مثل امر تشریحی می ماند که ما در عالم داریم با امر،

با کلام؟

جواب: بله آن هم تشریحی است

سؤال: یا نه صرف اراده حضرت حق تعالی در

ملک ایجاد عمل می کند؟

جواب: همان اراده می شود تشریح دیگر، خود

آنجا هم تشریح است، فرقی نمی‌کند. اراده حق به صلاة، موجب امر خارجی صلاة می‌شود، حالا اگر فرض بکنید که یک نبی، این اراده را در نفس خودش بفهمد، آن نبی بدون امر خارجی اتیان می‌کند صلاة را. مسئله تکوین مسئله خود عمل خارجی است که بدون اختیار تحقق پیدا می‌کند، آن را تکوین می‌گویند مثل خلقت انسان، خلقت ملائکه، خود اصل خلقت و اینها یا به طور کلی جنبه فعل خارجی را تکوین می‌گویند ولو با اراده شخص. یعنی آن فعلی که مستند به اوست. در تشریح اختیار خوابیده، یعنی چه انبیاء و چه غیر انبیاء و چه ملائکه، تمام اینها جنبه تشریح در آنها لحاظ می‌شود و با تشریح عمل را انجام می‌دهند. یعنی به آنها امر می‌شود و آنها اختیارات آن را انجام می‌دهند و با اختیار خودشان اینها صعود پیدا می‌کنند. لذا ملائکه هم در آن حیطه‌ای که هستند با اعمالی که انجام می‌دهند دائماً دارند ترقی می‌کنند نه اینکه ملائکه یک مرتبه دارند. بله خود ملائکه هم همین طور هستند

سؤال: **وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ** ﴿الصفات﴾،

۱۶۴ ﴿پس این چیست؟﴾

جواب: جنبه طولی است ولی از نقطه نظر
عرضی اینها حدّ یقفی ندارند. یعنی این طور نیست
که جبرئیل فرض کنید که از زمان آدم یا قبل از آنها،
علمش به هر اندازه‌ای بوده الآن هم در همان حد
است. همین طور دائماً این دارد علمش زیاد می‌شود
و ملائکه دیگر هم همین طور و چون علم حدّ یقفی
ندارد، چون پروردگار حدّ یقفی ندارد، اگر تا بی
نهایت اینها حرکت کنند مثل اینکه سر جای خود
ایستاده‌اند، هیچ حد یقفی...،

سؤال: پس مقام فنا را پیدا نمی‌کنند؟

جواب: نه خیر آن مربوط به سلسله طولی است،

سؤال: پس امتیاز بشر با ملائکه در همین سلسله

طولی است

جواب: بله

سؤال: پس اوامر در آنجا، در حقیقت همان

ادراک مصالح و مفسد می‌شود

جواب: بله، یعنی چون عقل به فعلیت می‌رسد با

ادراک مصالح و مفسد، خودش مشرّع برای خودش

خواهد بود

سؤال: می فهمد که مولا...،

جواب: می فهمد، مثل اینجا، در اینجا هم همین طور است، اگر واقعاً یک عبدی به مصلحت و مفسده نفس الامریه برسد نیاز به امر مولا ندارد، خودش هم انجام می دهد.

سؤال: پس این کلمه‌ای که در قرآن است **وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ** معلوم می شود که این امر در مقابل خلق است یعنی همان نفس الامر و واقع،

جواب: بله

سؤال: نه امر تشریحی؟

جواب: بله. یعنی فرقی نمی کند امر هم باز تشریح است یعنی همین اطلاع بر مفسده و مصلحت هم خودش تشریح است.

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ... ﴿المائدة، ٥٤﴾ در

مورد ارتداد، روایاتی که در این زمینه است، در موارد مختلفی از خود ارتداد و همین طور از مواردی که متعلق ارتداد است در آنجا روشن بشود

که کسی که انکار ولایت را می کند یکی از مواردش است، ناصبی یکی از مواردش است، انکار رسالت یکی از مواردش است و همین طور ضروریات دین. از امروز انشاء الله دیگر وارد اصل و حقیقت ارتداد می شویم که حقیقت ارتداد چیست؟ و مواردی را که قوم آن موارد را جزو ارتداد می دانند کدام است و آیا صحیح است یا صحیح نیست؟

ارتداد از ماده رَدَّ است و رَدَّ در لغت به معنای صرف الشیء است، الرَّدُّ صرفُ الشیء و رَجَعُهُ، یک چیزی را انسان برگرداند، از مسیرش برگرداند و به اول، این را رَدَّ می گویند و الرَّدُّ مصدرُ رَدَدْتُ شِیْءٌ و رَدَّهٗ اَنْ وَجَّههٗ یَرُدُّهٗ رَدًّا و مَرَدًّا و تَرَدَّدًا صرفهٗ این به معنای صرف است و به معنای رجوع است و به معنای برگشت است، و اَمَرَ اللّٰهَ لَا مَرَدًّا لَهٗ، لَا مَرَدًّا لَهٗ یعنی هیچ رجوعی در امر خدا نیست، امر خدا بطی و قطعی است، رجوعی برای امر او نیست، بازگشتی برای امر او نیست، یعنی یک وجه بیشتر ندارد، یک مثال بیشتر ندارد و صارفی از امر خدا وجود ندارد که امر خداوند بیاید و یک صارفی بخواهد آن را برگرداند. همین طور اَرْتَدَّ، این هم به همین معناست، **مَنْ یَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِیْنِهٖ**. و اِلِسْمُ الرَّدِّ، اسم مصدرش

رَدَّ است و منه الرِّدَّةُ عن الاسلام اى رجوع عنه،
 اصحاب رِدَّة به آن افرادی می گفتند که از دین
 برمی گشتند چون بعد از پیغمبر اکرم، خب خیلی ها
 به حکومت ابی بکر رضایت ندادند و قبول نکردند
 و زکات ندادند و چون زکات ندادند آنها اینها را
 مرتد می دانستند و می گفتند هر کسی که به حکومت
 اسلام زکات ندهد، این مردودٌ عن الاسلام و مرتدٌ
 عن الاسلام و لذا آنها را کافر می دانستند و با آنها
 قتال می کردند، یعنی همین جهت ارتداد در زمان
 خود پیغمبر اکرم لحاظ می شده. و اَرْتَدَّ فُلَانٌ عن دینه
 إِذَا كَفَرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ، این به معنای ارتداد است بعد از
 اسلام، و فی الحدیث از پیغمبر اکرم در حدیث
 حوض است که حدیث معروف است، یقال: پیغمبر
 می فرمایند که یا رَبُّ اصحابی، اصحابی، وقتی که
 اصحاب پیغمبر می آیند و از کنار حوض می گذرند،
 اینها داخل در حوض نمی شوند و ملائکه اینها را رد
 می کنند و نفی می کنند از حوض، پیغمبر می فرمایند
 که اصحابی، اینها اصحاب من هستند خطاب
 می رسد إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مرتدین علی اعقابهم اینها
 مُرْتَد هسند علی اعقابهم - مرحوم آقا هم اینها را
 آوردند در همین امام شناسی، نمی دانم جلد چندم
 است، این حدیث حوض را که خیلی مفصل است

از اهل تسنن هم اینها را روایت کرده‌اند و انشاء الله ما هم اینها را می‌آوریم، فردا ممکن است این احادیث را در اینجا بیاوریم - خطاب می‌رسد که إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِينَ عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ إِنَّهَا بِرِءَاقِبَتِهِمْ مُرْجَبَةٌ مِّنْ رَبِّهِمْ، البته در این جا خود لسانُ العرب ابن مندور و همین طور اهل تسنن تأویل می‌کنند این روایت را و امثال این روایت را به تخلف از واجبات که همان زکات باشد، چون زکات را نپرداختند، اینها دیگر برگشتند، حالا اگر نماز نمی‌خواندند طوری نبوده‌ها! اما چون زکات آن موقع معیار برای اسلام بود و حکومت خیلی نیاز به زکات و پول و این حرفها داشت، هر کس زکات نپردازد، این خلاصه جزء مرتدین است! ایشان در اینجا می‌گویند که ای مُتَخَلِّفِينَ عَنْ بَعْضِ الْوَاجِبَاتِ در حالی که ما تخلف از واجبات را مرتد نمی‌دانیم، تازه اینها هم خودشان، بعضی الواجبات را مرتد نمی‌دانند فقط زکات چون پول و مال است خیلی برایشان سخت آمده و تخلفش را مرتد می‌دانند ولی اگر زنا هم بکند مثل خالد بن ولید کسی نمی‌گوید مرتد است! این طور است دیگر!

یا اینکه می‌فرماید - البته این را هم در نظر داشته

باشید که ما در این بحثمان، اگر می‌خواهید بروید
 مطالعه کنید بروید مطالعه کنید، ما در اینجا ارتداد را
 از مذهب عامّه هم مورد مطالعه قرار می‌دهیم چون
 همهٔ جوانبش [را می‌خواهیم بررسی کنیم] یعنی
 می‌خواهیم که نه خیلی گسترده بشود و هم اینکه آن
 معنا جمع بشود، ما از آنجا هم مطالب و روایات را
 خواهیم آورد و معنای ارتداد را در آنجا می‌گوییم،
 آنها هم قائل به ارتداد هستند - در اینجا دارد که و لَمْ
 يُرِدْ رَدَّ الكُفْرِ در اینجا ابن مندور می‌گوید که منظور
 پیغمبر اکرم از ارتداد، ارتداد از کفر نبود، ارتداد از
 بعضی از واجبات بود و لهذا قَيِّدُهُ باعقابهم لِأَنَّهُ لَمْ
 يَرْتَدَّ أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ بَعْدَهُ، احدی از صحابه مرتد
 نشد اِنَّ ما ارتَدَ قَوْمٌ مِنْ جُفَاةِ الاعْرَابِ بعضی از جفاة
 اعراب مُرتد شدند. خب این معنا، معنای ارتداد
 است که در اینجا هست البته بقیهٔ افراد هم از اهل
 لغت، اینها هم همین معنا را می‌رسانند که رَدٌّ به
 معنای برگشت است، به معنای رجوع است. اگر
 شخصی فرض کنید من باب مثال نماز نخواند
 نمی‌گویند این رجوع کرده از دین، نه، رجوع یعنی
 عدم قبول، نفی، نفی الاسلام، نفی الدین، این را
 می‌گویند رجوع، معنای رَدٌّ این است، یعنی رجوع از
 دین. و اینها را ما باید دقت کنیم. اینها بعداً به درد

می خورد. وقتی معنای ردّ و ارتداد از اوّل روشن نشود آن وقت بعد ما می افتمیم در بعضی از مشکلاتی که بعداً در تعارض روایات یا تعارض اقوال فقهاء بوجود می آید اما اگر از اول خوب درست روشن بشود ما در مندوحه واقع می شویم.

ردّ به معنای رجوع است. شخصی که منتحل به یک نحله‌ای هست و متدین به یک دینی هست بعد از آن دین دست برمی دارد، رجوع می کند از آن دین، آن را می گویند مرتد. اما اگر فرض کنید من باب مثال یک نفر آمد و گفت من فلان چیز را قبول ندارم، این که گفت من قبول ندارم این اغلب، این است که فهمش نمی رسد، فهمش به این قضایا نمی رسد. فرض کنید که من باب مثال، خب گرچه حالا این یک مسأله سیاسی ممکن است که باشد ولی ما در بیان مطالب خب باید بگوئیم، فرض کنید که بعضی از همین افراد و شعوبی که قبلاً راجع به قصاص صحبت می کردند و یا گفته بودند که قصاص یک عمل غیر انسانی است! نمی توانیم بگوییم که واقعاً با گفتن این که قصاص یک عمل غیر انسانی است، اشخاص با گفتن این حرف مرتد شده باشد، به

جهت اینکه یک وقتی یک شخصی می گوید اینها اصلاً معلوم نیست مال این زمان باشد، اینها مال آن زمان بوده، فرهنگ عوض شده، هزار تا محمل درست می کند، یک وقتی شخص می گوید اگر پیغمبر هم الان بیاید و این مطلب را بگوید من این پیغمبر را قبول ندارم! این را می گویند ارتداد، ارتداد یعنی نفی الاسلام، نفی الرسالة، این معنا، معنای ارتداد است اما اینکه بیایند و بگویند ما نمی فهمیم حالا به خاطر زنا یک نفر را اعدام بکنند، حالا زنا هم این خوشش می آید هم آن خوشش می آید، به زور هم که نبوده، به عنف و اینها هم که نبوده. چه بسا اینکه از این طرف (زن) خلاصه تمایل گاهی از اوقات می شود، حالا بیایند مرد را چه کار بکنند، بگویند که حالا ما این را نمی فهمیم، خب این را حمل بر جهالت باید کرد، نباید گفت که آقا مرتد هستی و بعد هم به گلوله ببندند

سؤال: شاهدش هم این است که اینها می گویند بیایم احیاء اسلام بکنیم، طبق عقیده خودشان اسلام را مثلاً...

جواب: بله. باز در اینجا فرق می کند یکی می آید

و می گوید باید بیاییم یک اسلام جدیدی پی ریزی کنیم مثل اینکه یک مکاتبی درست می شود و می گویند در خارج و این حرفها این طور است که یک عده جمع می شوند و می گویند آقا اصلاً می خواهیم یک دین درست کنیم، ده نفر یا پانزده نفر جمع می شوند و می گویند آقا می خواهیم یک قانون درست کنیم، اصلاً به خدا و پیغمبر و اینها هم کاری ندارند، یک مقدار قوانین را از اسلام می گیرند، یک مقدار قوانین را از نصاری می گیرند، یک مقدار قوانین را از یهود می گیرند، اینها را با هم جمع می کنند و بعد این را مطرح می کنند. خب این معلوم است که اعتقاد به خدا و این حرفها اصلاً ندارد، راحت است و لذا اصلاً به طور کلی این مسأله ارتداد، برگشت از دین، این در میان سایر ملل هم هست، مثلاً در یهود، در یهود اینها هم قائل به همین هستند. یهود هم می گویند اگر کسی خارج از یهود است دَمَش مباح است، یعنی فرض کنید که در اسرائیل اگر دو نفر یهود و غیر یهود با همدیگر معارضه کنند و یک یهودی آن را بکشد دادگاه به

عنوان اینکه او خارج از دین است برای این حکم قصاص و این حرفها را ندارند در حالی که آنها حکم قصاص هم دارند یعنی قصاص قتل، قتل است برای آنها، اما می‌گویند چون این خارج از مذهب و خارج از یهود است این در اینجا حکمش فرض کنید که ده سال زندان، دو سال زندان است یا مثلاً فلان مقدار جریمه برایش تعیین می‌کنند. یعنی خود همین‌ها هم در مورد ارتداد، خروج از مذهب یا ارتداد از مذهب، این هم در آنجا حکمشان مثل ما است، یعنی حکمشان اسلامی است در واقع، آنها هم غیر از یهودیها را اصلاً آدم نمی‌دانند، می‌گویند فقط یهود باید [مطرح] باشد.

بناءً علی هذا این مسأله ردّ به معنای رجوع از ملت در اینجا به حساب می‌آید. مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ** می‌فرمایند که معنای ارتداد با توجه به آیاتی که قبل از این آیه است که آیات مربوط به محبت کفار و تقلید از کفار و اینها است، ایشان ارتداد را به یک معنای وسیع‌تری می‌گیرند و می‌گویند همان طوری

که در اسلام انسان باید فقط به یک نحوه متوجه باشد و آن عبارت است از توحید و هر چه غیر از اوست باید حذف کند، محبت به کفار و تقلید از کفار، این منافی با آن روح توحید اسلامی است، لذا به مجرد میل به آنها و محبت به آنها، کانّ این دین منسلخ می‌شود از این مسلمانها، اگر انسان بخواهد محبت یهود یا محبت نصاری و اینها را داشته باشد آن تمایل قلبی و اتّجاه قلبی که یک مسلمان قلبش باید مُتّجه باشد به یک مبدأ واحد، آن اتّجاه قلبی منقسم می‌شود و به مبادی عدیده و متعدده توجه پیدا می‌کند و این معنا، معنای ارتداد است، ارتداد یعنی برگشت، یعنی رجوع، خداوند متعال انسان را به اتّجاه به مبدأ واحد می‌خواند. انسان از این اتّجاه به مبدأ رجوع کند و به مبادی دیگر تمایل پیدا بکند، این معنا، معنای ارتداد است، البته این معنا، معنای صحیحی است و بسیار معنا، معنای خوبی است امّا صحبت در این است که این ارتداد مصطلح، این معنا نمی‌تواند باشد، آن ارتدادی که احکام بر آن بار هستند آن نمی‌شود به این معنا باشد. این همان معنایی است که ما در باب

شرک و اینها عرض کردیم روزهای قبل که شرک یک وقتی به معنای برای خدا شریک قرار دادن است که با این معنا خب همه مشرک هستند! چه کسی هست که برای خدا شریک قرار ندهد؟ همین که در مبادی، ذهن شما و ما منصرف به مبادی متعدده هست در عالم اسباب و مسببات، این خودش بالاترین شرک است. اما آن شرکی که متعلق برای احکام است آن عبارت است از عبادت لغير الله و صلاة لغير الله و الدعاء لغير الله که امام علیه السلام هم به این مسأله اشاره می کنند و این نمی تواند بر این باشد، پس بنابراین معنای ارتداد عبارت است از رجوع، رجوع من الحق، این معنا، معنای ارتداد است، معنای ارتداد واقعی چیست؟ حالا آن معنا بماند، اما در اینجا ما روایاتی را به عنوان ...

ما اول آن مبانی اهل تسنن را در اینجا بیان می کنیم بعد می رویم سراغ مبانی شیعه. حالا فعلاً به طور اجمال هر دو جهت را در اینجا بیان می کنیم.

در اینجا مروّضی در تاریخ خودش راجع به ارتداد این طور بیان می کند می فرماید: لَمْ يَلْبَسِ الْإِسْلَامَ بَعْدَ فَوْتِ النَّبِيِّ فِي طَوَائِفِ الْعَرَبِ إِلَّا فِي أَهْلِ

المدينه و اهل مكه و اهل الطائف و ارتد سائر الناس،
بعد از نبی ساير مردم همه برگشتند حالا خب اين از
اهل تسنن بوده ديگر، ثُمَّ قَالَ ارْتَدَ بَنُو تَمِيمٍ وَ الرَّبَابِ
وَ اجْتَمَعُوا عَلَى مَالِكِ بْنِ نُؤَيْرَةَ اليردوعى .

در اينجا مالک بن نویره یکی از اصحاب مهم
بوده، از اصحاب اميرالمؤمنين بوده، از اصحاب
پيغمبر بوده و همان کسی است که پيغمبر بشارت
جنت را در مورد او داد، مَنْ يُرِيدَ يَا مَنْ يُحِبُّ أَنْ
يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَالْيَنْظُرِ إِلَى مَالِكِ بْنِ
نُؤَيْرَةَ . وقتی پيغمبر اکرم اين مطلب را فرمودند عمر
بن خطاب بلند شد از پيش پيغمبر و رفت پيش مالک
بن نویره و گفت که دستم به دامت...! و آن هم
گفت: تو پيغمبر را رها کردی آنجا و آمدی دنبال
من!

و اين مالک بن نویره چون [بيرون مدينه] بود
وقتی آمد در مدينه و دید که خلافت به اميرالمؤمنين
عليه السلام نرسيد، اين برگشت و ابا کرد از اعطاء
زکات و چون ابا و امتناع کرد، ابوبکر یک جیشی را
به زعامت خالد بن ولید فرستاد و از باب ارتداد...

... رَدَّه، اين را از اصحاب رَدَّه می شمارند، اين

حکم به قتل مالک داد، در حالی که اينها نماز

می خواندند و آمدند به خالد بن ولید گفتند اینها دارند نماز می خوانند اما در هنگام نماز غفلتاً و غیلتاً، خالد بن ولید حمله کرد و سر اینها را بردید و بعد با زن مالک بن نویره هم همان شب زنا کرد! خب اینها هیچ کدام ارتداد نیست دیگر! بله! گفت: اگر قرار باشد که به آدم ببندند اگر طرف نماز هم بخواند می بندند! هر کاری هم بکنی. اگر قرار بر این است که از انسان نفی عیب بکنند اگر زنا هم بکند توجیه می کنند! این چیزی است که ما فهمیدیم دیگر، تا حالا نمی دانستیم!

در اینجا دارد که و ارتد ربیعه کُلّها و کانت لهم ثلاثة عساكر، عسكرٌ بالیمامه مع مُسَیلمة الکذاب البته این مسیلمه خودش ادعای نبوت و رسالت کرد که خب در آنجا این صحیح است. و عسكرٌ؟ شیبانی و فیه بنو شیبان و عامه بن بکر بن وائل و عسكرٌ مع حطیم العدی و ارتدّ الاهل الیمن ارتد الاشعث بن القیس فی کنده و ارتد اهل المثارم مع الاسود الامسی و ارتد بنوعامه الی ...

ببیند اهل سنت این ارتداد را- علتش هم مشخص است- به عنوان عدم اعطاء زکات می دانند ولی اینها نیامدند نماز را کنار بگذارند و صلاة را کنار

بگذارند، نه، اینها نماز می خواندند و به واجباتشان قیام می کردند اما چون اینها زکات نپرداختند، عدم اعطاء زکات در حکم رجوع عن الاسلام در آن موقع مطرح بوده. این مورد نظر است یعنی در اینجا اگر ما بخواهیم توجیه بکنیم مطالب آنها را، فتوای اهل سنت را، به این منوال که ما، این عدم اعطاء زکات و منع زکات را برمی گردانیم به رجوع عن الاسلام که وقتی کسی حکومت اسلام را قبول نکرد و اعطاء زکات نکرد، در واقع [رجوع] کرده، این یک روایت، البته خب، بله؟

سؤال: از چه کتبی اخذ شده

جواب: این در مروضی بود، نوشته اش را داشتم اما خود کتاب دستم نبود اما آمدم مراجعه کردم به بحار، دیدم که در بحار این هست، جلد ۲۸ بحار صفحه ۱۱

سؤال: در بحار، کل مصادر اهل سنت را هم ذکر کرده بودند؟

جواب: بله، بله در آنجا ذکر کردند البته روایت خیلی زیاد است این مقدارش را من در اینجا آوردم.

یک روایت دیگر که در مورد، اینها خب خیلی
 از روایاتی است که به درد ما می خورد و در مقام
 ثبوت و اثبات، این روایت به درد می خورد: روایت
 اختصاص است که غیر از این هم هست. *عدة من*
اصحابنا عن محمد بن ولید عن صفار، محمد بن
حسین عن موسی بن سعدان عبدالله بن قاسم
حزرمی عمرو بن؟ روایت صحیح السند است، قال
 سمعت ابا عبدالله يقول: انّ النبی صلی الله علی و
 آله و سلم لما قبض ارتد الناس علی اعقابهم کفاراً،
 بینید امام صادق علیه السلام می فرماید که مردم
 کافر شدند الاّ ثلاثه، سلمان و المقداد و ابوذر غفاری
 روایت، روایت جالبی است *إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ*
جاءَ اربعونَ رجلاً الی علی بن ایطالب فقالوا لا والله
لا معطى احداً طاعتاً بعدک ابداً گفتند که ما بعد از
 تو از کسی اطاعت نمی کنیم قال: و لم؟ چرا؟ قالوا
انا سمعنا من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 فیک یوم غدیر خم ما به جهت آن مطالبی که از
 پیغمبر در روز غدیر شنیدیم این کار را می کنیم قال
 و تفعلون؟ انجام می دهید؟ یا برجا هستید؟ یعنی
 ثابت قدم هستید؟ قالوا: نعم قال: فأتونی غداً
 محلقین فردا همه سرهایتان را بزنید، یعنی به عنوان
 بیعت و احرام و اینها، خلاصه بیاید اینجا که از هر

چه از تعلقات هست بیرون بیاید قال: فما اتاهُ الا هؤلاءِ ثلاثة، یکی سلمان و یکی ابوذر و مقداد قال و جاءهُ عمار بن ياسر بعد الظهر، عمار بن ياسر صبح نیامد، ترسید، لابد یک مقداری هم داشت فکر می کرد، بعد از ظهر آمد، فَضْرَبَ يدهُ على صدره حضرت دستش را زد به سینه عمار، ثُمَّ قاله ما آن لك عن تسيقض من نومة الغفلة حضرت به عمار این مطلب را فرمود.

خب در هر صورت ببینیم قضیه خیلی مشکل است. مسأله خیلی سخت است دیگر. حالا ما در اینجا یک عمار می شنویم، این عمار می شنویم که اینقدر مجاهده داشته، فلان داشته، چی چی داشته، می شنویم، ولی صحبت در این است که این مردم، این صحابه و این افراد به نحو کثرت، کثرتی که استیعاب همه را می کند، اینها بروند به یک سمت، خیلی عجیب است که برای شخصی شبهه پیدا نشود، شبهه پیدا نشود، آخر اینها که نماز می خواندند دیروز، اینها که دیروز روزه می گرفتند، اینها در صف جهاد بودند، جهاد با رسول الله بودند، اینها در صفوف صلاة جماعت مع النبی بودند، اینها اهل

زکات بودند، اینها اهل انفاق بودند، الآن آخر به چه نحوی و به چه کیفیتی بیعت با ابوبکر کردند؟ آقا این قضیه مشکل است! یعنی الآن خیلی مسأله، مسأله مشکل است که فرض کنید که افرادی که حتی پیغمبر ممکن بود مدحی درباره آنها کرده باشد، خب این مدح دلالت بر ثبوت که نمی کند، دلالت بر دوام که نمی کند، ولو مدح بوده و این الآن بلند شده...، خب خیلی شبهه پیدا می شود برای یک شخصی، واقعاً شبهه پیدا می شود.

من یک قضیه ای در اینجا نقل کنم برای شما، در موقع انقلاب مطالب و مسائل مختلفی بود و اینها، یک روز مرحوم آقا، خب در اینجا شما ببینید همه در این قضایا دخالت می کردند دیگر، به عنوان دفاع از دین و دفاع از اسلام و دفاع از...، دخالت می کردند، مراجع دخالت می کردند، علماء دخالت کردند، همه مردم دخالت کردند و اینها آمدند و واقعاً شهید دادند، فرزندان شان، پدر، مادر، زن و بچه هایشان، اینها شهید دادند و برای اسلام بود و نیت اینها، همه نیت خیر بود، نیت شان درست بود، متوجه هستید؟! خب اینهایی که واقعاً شهید می دادند، برای این شهید

نمی‌دادند که توی جهنم برود، شهید می‌دادند که خلاصه مرضی خدا باشد این عمل و فعالشان، این قضیه بود، حالا خب بعضی‌ها ابن‌الوقت بودند و آمدند و از این موقعیت سوء استفاده کردند، خب اینها به جای خود و خدا هم خودش می‌داند که با اینها چه کند، مسأله به جای خود محفوظ ولی مردم نیتشان واقعاً نیت صالحه بوده، در این شکی نداریم. ولی صحبت در این است که اگر شخصی یک زعیمی داشته باشد، یک رهبری داشته باشد، یک مرشدی داشته باشد، یک استادی داشته باشد، آیا اصلاً باید به فکرش بیاید که من بروم از او سؤال کنم، اصلاً باید به فکرش خطور کند که آیا من قدمی بردارم یا مثلاً عملی را انجام بدهم؟ اگر فرض کنید که من باب مثال شخصی واقعاً با حضرت بقیه الله و با امام زمان یا فرض کنید که در زمان امام باقر علیه السلام، فرض کنید که زید بن علی در آن موقع قیام کرده، وقتی که اصحاب امام باقر در کنار امام باقر هستند و امام علیه السلام در کنار آنهاست، اصلاً معقول است که شخصی که در کنار امام باقر هست

یا در کنار امام صادق است و بیاید به فکرش این قرار
بدهد آیا این قیام حق است یا باطل است و من در
اینجا چه کار بکنم؟ معنی ندارد، خب هر چه
می‌خواهد باشد، چه حق باشد، چه باطل خب خود
امام می‌گوید دیگر، خود امام شرح می‌دهد، این
معنی ندارد و معقول نیست که یک شخصی بیاید
فرض بکنید بگوید آیا این قیام بر حق است بروم از
امام سؤال بکنم که من بروم؟ خب اگر باشد خود امام
می‌گوید، امام می‌گوید بلند شو برو ملحق شو یا
ملحق نشو، پس همین فکر کردن، همین تأمل کردن
در اینکه آیا من بروم به زید ملحق بشوم یا نشوم،
خود این تأمل باطل است به خاطر اینکه امام علیه
السلام در کنارش نشسته است. اگر یک وقتی امام
نبود، این در یک جا بود که دسترسی به امام نداشت،
امکان وصول به امام نبود، خب در این صورت برای
انسان افکاری می‌آید، آیا زید قیامش بر حق است؟
از امام اجازه بگیرم، سؤال کنم، نامه بدهم، رساله‌ای
بنویسم، این را چه کار بکنم؟ ولی وقتی که امام در
کنارش هست این دیگر در این صورت معنا ندارد.

مرحوم آقا در این جریان یک روز به ما

فرمودند: افرادی که از رفقای ما هستند و در آنها شکی پیدا نشد به عدد یک دست نرسید! خیلی عجیب است ها! یعنی از جمیع رفقا و افراد و فلان و این حرفها، من در این مسائل از بعضی از اینها مطالبی را دیدم که اصلاً تعجب کردم، شخصی از اینها از معمرین بود، حدود هفتاد سال سن داشت، از این هفتاد سال سن، حداقل چهل، چهل و پنج سالش را در خدمت بزرگان بود، در خدمت مرحوم آقای انصاری بود، در خدمت آقای حداد بود، در خدمت آقا بود، اما در عین حال شما می بینید که افکاری داشت! این قضایا چیست؟ این به خاطر این است که ایمان در افراد متفاوت است، ایمان تفاوت پیدا می کند دیگر، ایمان تفاوت پیدا می کند، حالا اگر قرار بود در آن موقع، من می خواهم این قضیه امیرالمؤمنین را بگویم، اگر قرار بود که آقا مانند امیرالمؤمنین می گفتند که من می خواهم قیام کنم، کیست که سرش را حلق کند و اجتماع کند؟ چند نفر می آمدند؟ یعنی با یقین چند نفر می آمدند؟ آن وقت حالا که نیامده آیا مشمول ارتد الناس علی اعقابهم کفاراً می شود؟ آن وقت ببینید مسأله خیلی مشکل است، ببینید چقدر امتحان، سخت است و

چقدر مشکل است! ارجعوا فلا حاجة لی فیکم انتم
لم تطیعونی فی حلق الرأس فکیف تطیعونی فی قتال
جبال الحديد؟ ارجعوا فلا حاجة لی فیکم.

از اینجا خلاصه استفاده می شود که مسأله ایمان،
مسأله بسیار مشکلی است، انسان در موارد و مواقع
حساس، آن اتجاه قلبی و آن نحوه حرکت او، به این
طرف و آن طرف متمایل نشود.

...یکی دیگر بیاور، یکی دیگر آورد و خورد و
یکی دیگر هم خورد. گفت ما که باید کتک را
بخوریم پس لا اقل بگذار غذا را خوب بخوریم! سه
تا خورد. گفت پولش را بده. گفت اگر کسی پول
نداشته باشد چه کارش می کنید؟ گفت یک فص
کتکش می زنیم، بیرونش می کنیم. گفت پس زود بیا
بزن، معظلم نکن! یارو کتک زد و رفت. فردا آمد و
گفت اگر به همان قیمت دیروز است سه پُرس دیگر
بیاور!

حالا این هم می گوید یک همچنین کسی به این
خوشگلی و...! می گوید من راضی تو راضی...
دیگر حالا نیازی نیست که...، خیلی خب حالا خدا
هم می بخشد و فلان. اما یکدفعه این قضیه فاش شد

در را باز کردند فرض کنید چهار نفر آمدند تو ای داد و بیداد و فلان و این حرفها! خیلی خب کتک اول را می خوریم، کتک دوم می گویم مثل اینکه خیلی رویت زیاد شده...! اینکه انکار رسالت را نمی کند. این می گوید جوانم و این حرفها و نمی توانم خودم را نگه دارم و...! خب بگوییم مدام خمر عابد و ثن است عابد و ثن هم واجب القتل است! اینکه خیلی جای تأمل دارد.

بنابراین دیگر مطلب را من به دستتان دادم، یعنی اینکه ما دو جور عنوان داریم در باب اصل کفر. یک عنوان، عنوانی است که، همان طوری که از بعضی از روایات استفاده می شود، عنوانی است که احکام ظاهری کفر و شرک و ارتداد بر آن مترتب می شود، عنوان دوم عنوانی است که همان مراتب باطنی کفر است که برای انسان...، اما بدون این که عنوان، عنوان ظاهری است. بین این دو دسته روایات، ما باید فرق بیندازیم. دیگر خواندن بقیه روایات در این قضیه مورد ندارد، البته عرض کردم تمام...

سؤال: یعنی می خواهید بگویید اینها باطنی

است؟

جواب: اینها همه باطنی است اصلاً ربطی به باب ارتداد ندارد و ربطی به باب کفر و شرک ندارد. آنچه که مربوط است همین است که خود امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عن ابی عبدالله لا یكون العبد مشرک حتی یصلی لغير الله این مشرک است او یذبح لغير الله یعنی یک جنبه ظاهری در فعل او باشد که حکایت بکند از آن جنبه باطنی که اصلاً خدا را قبول ندارد یا واقعاً برای خدا شریک قائل است، این مشرک است و امام صادق علیه السلام می‌خواهند دفع دخل بکنند در اینجا و بگویند روایاتی که از اباء و از ابناء ما می‌آید در باب کفر و شرک، این روایات مربوط به شرک باطن است، مربوط به کفر باطن است اما شرک و کفر ظاهر، این همین است که صلاة لغير الله باشد، ذبیحه لغير الله باشد، دعا لغير الله باشد.

سؤال: سؤال کردیم که باید پشت سر عادل نماز بخوانیم، خب ما داریم که خوف از غیر خدا شرک است، خب ما از غیر خدا می‌ترسیم، خب پس من خودم هم آن طوری هستم، نمی‌شود پشت سر من کسی نماز بخواند. ایشان فرمودند که...

جواب: آقای طاهر شمس

سؤال: ایشان به من گفتند آقا جان اینجا...

جواب: نه

سؤال: ...

جواب: بله در آن عقیده باطنی خب مصیب

نیست، واقعاً آن حقیقت توحید را...، گفتم دیگر،

گفتم آنی که امام صادق خدا را قبول دارد آنکه

خودش است، بایستی ما برویم پی کارمان، اگر نماز

نمازی است که علی می خواند ما دیگر مرخص

هستیم، آن توحیدی که واقعاً امام صادق قبول دارد

و...، آن جبرئیل هم خودش مشرک است، تازه

جبرئیل و عزرائیل و ملائکه مقرب کجا این مطالب

را می فهمند و اینها، و این شرک و کفر و اینها نه اینکه

به عنوان عیب است، عیب نیست، مراتب وجودی

اشخاص است، خب این شخص در این مرتبه است

خب نمی فهمد نه اینکه عیب برای این است، نه عیب

نیست، خب همه کافر هستند، همه مشرک هستند،

چه اشکال دارد؟

آقا یک حکایت خیلی جالبی نقل کردند- وقتی

آقا در این مسائل آمده بودند و این قضایا و جریانات خرداد و ... - فرمودند خلاصه بعد رفتم خدمت آقای حداد، ایشان فرمودند که در این مسائل باید فقط امام علیه السلام باشد یا اینکه شخصی باشد که مستقیماً از خود حضرت این دستور را داشته باشد، شما امام هستید؟ شما ولیّ هستید؟ شما چی هستید؟ دیگر آقا هم سرش را انداختند پایین، البته اینها یک مسائلی هست، به این سادگی هم نیست، اما خوب صحبت در این است که آقای حداد می‌خواستند بفرمایند که این مقدار کافی بود دیگر بیش از این مقدار نه، لازم نیست، البته خوب از نظر ظاهر هم یک موانعی پیش آمد که دیگر مرحوم آقا نتوانستند با آقای خمینی همکاری کنند، یک مسائلی پیش آمد یک مقداری را گفتند و مقدارهایی را هم نگفتند، بعد آقا به آقای حداد عرض می‌کنند که آقا اگر ما این کار را نکنیم مردم بهایی می‌شوند، آخر الآن همه مملکت بهایی است، نخست ویزرش بهایی است، ارتشش بهایی است، فلان بهایی است، شاه همه مملکت را داد به دست بهائی‌ها دیگر! همه دست بهایی‌ها بود. رئیس سازمان امنیتش بهایی بود، هویدا بهایی بود،

چند تا وزیر کابینه بهایی بودند، در ارتش، امرای
ارتش بهایی بودند، یعنی خیلی از امرای...، رئیس
ستاد ارتش، از هاری، بهایی بود، خب همه مردم
بهایی می شوند، آقای حداد فرمودند: آقا سید محمد
حسین، همه بهایی هستند! نمی خواهد تو به فکر
مردم باشی، همه بهایی هستند!

واقعاً یک شیعه پیدا می کنی که عقایدش طبق
عقاید امیرالمؤمنین باشد؟ اگر پیدا می کنید بردارید
بیاورید! واقعاً آن طوری که علی خدا را می شناخت،
آن طوری که امام سجاد می شناخت، آن طوری که
امام مجتبی می شناخت، آن طوری که امام جواد، اینها
خدا را می شناختند و اینها، نه بابا جان مردم چی
هستند؟ امروز این، فردا آن، پس فردا آن. شما نگاه
بکنید یعنی واقعاً می گویم نه نگاه به مردم بکنید، نه
به خواص خودمان نگاه بکنیم، خواص، ببینید اینها
عقیده شان چیست؟ اینها از فناء چه برداشتی
می کنند؟ از ولیّ چه برداشتی می کنند؟ از توحید چه
برداشتی می کنند؟ نگاه می کنی، آقا به جان شما، از
بی ارزش ترین مسائل، این مطالب را پایین تر قرار

می دهند!

من به طرف گفتم از کجا دلالت می کنی زید بن
ارقم فانی است؟ گفت رفته حرم یکدفعه خورده
زمین! به به! ماشاالله! آقا رفته حرم یکدفعه خورده
زمین این فانی است! گفتم عمو فلانکس روزی ده
دفعه تقی می خورد زمین...! یعنی اینقدر مسائل
بی ارزش و... شده و این حرفها که آن وقت به طرف
می گویند فانی! باقی بعد الفناء! چی چی! اینها، این
هستند، خواص ماها این طور باشند شما بروید
برسید به مردم کوچه و بازار، عوام، اینها چیز
هستند؟!!

امروز بیایند به همه این مردم بگویند امام زمان
پارسال ظهور کرده بود و بعد هم کشتند او را، همه
قبول می کنند، همین ملت قبول می کنند. همین الآن
بیایند به یک نفر شال سبز ببندند، یک چیز اینجایش
آویزان کنند، بعضی ها می آیند در قم راه می روند
و...، شال سبزی آویزان کنند و چند نفر امضاء کنند
که این امام زمان است، آقا اگر بدانید تمام مردم ایران
می آید به دست بوسی او! تمام ایران! همین مردم
بلند می شوند و می آیند! همین آخوندها بلند

می‌شوند و می‌آیند! بیاید یک نفر سؤال کند آقا تو امام زمان هستی چه داری؟ حالا بر فرض آمد و یک کاری هم کرد، فرض کن آمد این کتاب را تبدیل به عقرب کرد، تبدیل به گربه کرد، دیگر از این بالاتر؟ این امام زمان شد؟ خب آقا جوکی هندی هم از این کارها می‌کند، خیلی از این هندی‌ها می‌کنند، مرتاض‌ها می‌کنند، یعنی وقتی که بیاید شما داخل مردم و اعتقادات مردم، می‌بینید کمترین چیزی که اینها به آن بهاء داده‌اند دینشان است، اصلاً دین ندارند! اصلاً و ابدا!

من به طرف دارم می‌گویم، به یکی، آقا شما از کجا می‌گویید فلان کس ولیّ است، می‌گوید آخر مگر می‌شود نباشد؟ یعنی ببینید بالاترین دلیل، می‌شود نباشد؟! خب بگو من هستم، خب اگر این طور هست بگو من امام و پیغمبر هستم، آخر مگر می‌شود نباشم؟ اگر می‌شود نباشد، این دلیل بشود خب بگو من هستم! خب بگو شما هستی! آخر مگر می‌شود نباشد حجّت است؟ یعنی واقع می‌گویم ها!

سؤال: برهان صدیقین است دیگر،

جواب: برهان صدیقین، بله دیگر، این درست است، برهان صدیقین است، خود وجودش دال بر ثبوتش است، این دین افتاده دست چه کسی؟ دست این ملت! این عرفان افتاده دست این ملت، این حقایق افتاده دست این ملت، اصلاً انگار نه انگار، آقا چی بود چی شد؟ چه مسائلی بود؟ بعد هم یک کسی بیاید حرف بزند، بزندش، بکوبندش، طردش کنند، لعنش کنند، دیدیم دیگر، از وقتی که به دنیا آمده تا الانش را بیایند برای همه بگویند، یک چیزهایی آقا، الحمد لله، ما دیگر همه چیز دیدیم، این قضایا، این مسائل دیگر هست.

من امروز آماده شده بودم برای شروع بحث اصول، منتهی یک بحثش را نتوانسته بودم، ناتمام بود، انشاء الله این دو روز آن بحث را تمام می‌کنم و از شبانه اول اصول را بحث می‌کنیم بعد فقه را، ما این روزها تقریباً شبانه روزمان پنج یا شش ساعت به مکالمات تلفنی می‌گذرد، نمی‌دانیم کی اینها تمام بشود؟ یک وقتی با خودم فکر می‌کردم که آقا اصلاً خوب است که از قم بلند شوم بروم بیرون

سؤال: بروید سامرا

جواب: بروم سامرا؟ سامرا، نه، امریکا می خواهد
بزند، بگذارید بینیم اینها کارشان به کجا می رسد؟
بمب و بمبارانشان چه می شود؟ نه، حالا از قم آدم
بلند شود برود جای دیگر، فلان دیگر، استخاره کردم
دیدم استخاره خیلی بد آمد.

...آمدند ایران، من دو یا سه سالم بود، سه سالم
بود. گفت آقا امسال می خواهم حج مشرف بشوم
شما هم بیائید برویم، آقا فرمودند من امسال
نمی توانم، خیلی اصرار کرد که آقا بیاید برویم،
ایشان فرمودند نمی توانم، موانعی دارم، خلاصه
اصرار کرد و...! او رفت و بعد برگشت، یک روز
آمد پیش ایشان، همان کسی بود که در لب اللباب،
آقا اسمش را آورده اند، یک مهندس جوانی که بهایی
بود و بعد مسلمان شد و...، همین شخص بود،
نمی دانم از دنیا رفته یا نه، دیگر ما ندیدیمش،
مهندس صادقی بود...

اللهم صل علی محمد و آل محمد